



## بررسی نقش اخلاق در فقه و حقوق با رویکردی به نظریات امام خمینی (ره)

سیدمحمد موسوی بجنوردی

یکی از

اصول مسلم اسلام این

تامین و

است که قوانین اش همواره در بستر

تضمین عدالت اجتماعی حرکت کند. این زیربنای فقه و حقوق ماست. غیر از عدالت اجتماعی، اخلاق نیز زیربنای فقه و حقوق اسلامی است. پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «آنی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»، یعنی من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را در جامعه اجرا کنم و به کمال برسانم. آیا پیامبری که هدف بعثت خود را تکوین مکارم اخلاق می‌داند، می‌تواند پرچمدار قوانینی خلاف اخلاق باشد؟ مسلماً خیر! یکی از امتیازات بسیار بزرگ اسلام، همین اصل تابعیت قوانین از اخلاق است. به باور ما اخلاق مذهبی ژرف‌ترین، کامل‌ترین، بهترین و موثرترین نوع اخلاق است و تاثیر شگرف دستورات دینی بر اخلاق، غیرقابل انکار است. شکی نیست که اخلاق بسیار از دین و مذهب مایه گرفته و آن را پشتوانه خود قرار داده است، پشتوانه‌ای که از دست دادن آن برای اخلاق، بسی سخت و ناگوار خواهد بود.

دین به دلیل نفوذ شگرف و ریشه‌های تاریخی اش، کار فیلسوفان اخلاق را بسیار آسان کرده است. هر نوع بحث درباره اخلاق را می‌توان کاری سترگ و خطیر دانست که می‌تواند اهمیت و کارکرد خاص خود را داشته باشد. مراد ما در این بحث، تنها اخلاق دینی نیست، بلکه اخلاق اجتماعی را نیز شامل می‌شود، اما بدیهی است آن‌جا که از حقوق اسلام سخن می‌گوییم، مقصود ما از اخلاق، اخلاق دینی است.

### اخلاق

واژه اخلاق از خلق به معنای خوی و سرشت است، چنان‌که در مصباح المنیر آمده: «الخلق بضمین السجیه» (فیومی، ۱۴۰۵: ۸۸). خلق (با دو ضمه) به معنی سرشت است؛ تعریفی نیز که علمای اخلاق به طور اصطلاحی برای خلق و اخلاق وضع کرده‌اند، قریب به همان معنای اهل لغت است. ابوعلی مسکویه در این باره می‌گوید: «خلق حالی است برای جان انسانی که او را بدون فکر و تأمل به سوی کارهایی برمی‌انگیزد» (ابن مسکویه، ۱۳۷۵: ۵۱).

از بحث لغوی که بگذریم، اخلاق را نوعی علم دانسته‌اند. مرحوم نراقی در تعریف "علم اخلاق" می‌گوید: "علم اخلاق دانش صفات مهلکه و منجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن به صفات نجات‌بخش و رها شدن از صفات هلاک کننده می‌باشد (نراقی، ۱۳۶۳، ج ۳۵-۱: ۳۴).

به نظر می‌رسد این تعریف جامع‌ترین تعریفی است که از سوی علمای اخلاق درباره علم اخلاق ارائه شده است، زیرا در آن، روش از بین بردن اخلاقیات ناپسند و کیفیت به دست آوردن صفات و ملکات خوب و زیبا، جزئی از علم اخلاق شمرده شده است. امر مهم نزد عالمان اخلاق اسلامی، آراستن نفس به خلق‌های پسندیده است که خود وسیله‌ای برای تحقق صفات راسخ نیکو در جان آدمی است.

ژکس، برخلاف برخی از فیلسوفان و دانشمندان غربی که علم اخلاق را مربوط به رفتار آدمی دانسته‌اند و نه سجایای او، می‌گوید: "علم اخلاق عبارت است از تحقیق در رفتار آدمی به آن گونه که باید باشد" (ژکس: ۱۸).

"موضوع" علم اخلاق صفات خوب و بدی است که از طریق کارهای اختیاری و ارادی در انسان ایجاد می‌شود (همان: ۱۷). به نظر می‌رسد موضوع علم اخلاق، علاوه بر صفات و ملکات، شامل اندیشه‌ها، کردارها و گفتارهای انسان نیز باشد. علمای اخلاق مهم‌ترین "هدف" علم اخلاق را تغییر خلق انسان‌ها و تحول روح آدمیان دانسته‌اند. به عبارت دیگر، غایت علم اخلاق مصون داشتن سلوک و رفتار انسان‌ها از خطا و انحراف است، به نحوی که افعال و مقاصد انسان، معتدل و از تقلیدهای کورکورانه و هواهای نفسانی دور باشد (مغنیه: ۱۲).

در اسلام، منابع علم اخلاق را عبارت دانسته‌اند از: ۱. قرآن؛ ۲. سنت معصومین (ع)؛ ۳. عقل؛ ۴. فطرت (همان: ۱۳).

"فلسفه اخلاق" نیز علمی است که از مبادی تصوری و تصدیقی علم اخلاق بحث می‌کند. در فلسفه اخلاق هم تصورات و مفاهیمی را که در علم اخلاق و گزاره‌های آن به کار می‌رود و هم مسائلی را که تصدیقات و جمله‌های اخلاقی، متوقف بر بررسی و حل آن‌هاست، مورد بحث قرار می‌دهند (ژکس: ۱۸).

نکته نهایی این که اخلاق اسلامی عبارت است از اخلاقی که بر اساس وحی الهی و تعالیم انبیا و معصومین (ع) استوار باشد و ویژگی‌هایی از

قبیل جامعیت، مطلق بودن، ضمانت اجرایی و... داشته باشد. مطالعه درباره اخلاق اسلامی بر عهده علم اخلاق اسلامی است.

### فقه

فقه از نظر مشهور اهل لغت به معنای فهم است. برخی دانشمندان همانند فخر رازی، بر این باورند که مراد از فهم، غرض متکلم است و برخی دیگر، همانند محمد ابوزهره بر این عقیده‌اند که مراد از فهم، فهم دقیق و نافذ اشیاء است. فقه در اصطلاح، از نظر مشهور اصولیین شیعه و اهل سنت، عبارت است از استنباط احکام شرعی و فرعی از راه ادله تفصیلی (آن (شیخ حسن بن زین الدین: ۲۲: ابوزهره: ۴).

"موضوع" فقه عبارت است از افعال مکلفین و موضوعات خارجی که به نوعی با افعال مکلفین ارتباط پیدا می‌کند، همانند نماز، روزه، حج و... (مشکینی: ۲۶۶-۲۶۵).

"هدف" فقه علاوه بر پرورش روح انسان در سایه تأمین سعادت دنیا و آخرت، اصلاح فرد و جامعه، ایجاد عدالت اجتماعی و حفظ حقوق امت اسلامی است. غزالی می‌گوید: "احکام فقهی برای حفظ و نگهداری از پنج مصلحت دین، نفس، عقل، عمل و ناموس است" (غزالی، ج ۱: ۲۸۶).

"منابع" فقه امر یا امری هستند که از طریق آن‌ها احکام و مقررات اسلامی کشف می‌شود و در اختیار افراد جامعه قرار می‌گیرد. عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱. قرآن؛ ۲. سنت معصومین (ع)؛ ۳. عقل؛ ۴. اجماع.

اندیشیدن درباره مبانی، اهداف، منابع احکام و تمهید دیدگاه‌های کلی در زمینه شیوه تحقیق و تفسیر در علم فقه را "فلسفه فقه" یا "فقه‌شناسی" می‌گویند که از خارج، نگاهی ثانوی به فقه دارد و به سوال از چیستی علم فقه پاسخ می‌دهد (عابدی شاهرودی: ۵۷).

سه مساله مهم به فلسفه فقه مربوط می‌شود: ۱. موضوعات احکام فقهی؛ ۲. محمولات احکام فقهی؛ ۳. تصدیقات گزاره‌های فقهی.

### حقوق

در تعریف "حقوق" آورده‌اند که واژه حقوق معانی متعددی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جمع حق یعنی راستی‌ها، بهره‌ها، مواجب، اموال و... همین معنای لغوی در علم حقوق و فقه کاربرد فراوان دارد (فرهنگ معین، ذیل مدخل).

یکی دیگر از معانی حقوق عبارت است از: مجموع قواعد الزامی حاکم بر روابط افراد

جامعه. در تبیین این معنا از حقوق گفته‌اند: حقوق مجموع مقرراتی است که بر اشخاص از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱).

حقوق، مجموع قواعد زندگی ماست. "علم حقوق" قواعدی را که باید بر روابط اجتماعی مردم حکومت کند، کشف و تهیه می‌کند. فن حقوق آن قواعد را به لباس قانون درمی‌آورد و طرز به کار بستن و اجرای آن‌ها را تعیین می‌سازد.

برای تعیین حوزه "موضوع حقوق" تعریف آن مدد رسان است. چنان‌که در تعریف حقوق گذشته با کمک آن برای تنظیم روابط انسان‌ها و جلوگیری از هرج و مرج یا رفع تنازع، قانونگذاری می‌شود. بنابراین موضوع این علم، روابط اجتماعی انسان است. در عین حال به خاطر گستردگی و پیچیدگی این روابط، موضوعاتی که حقوق در مورد آن‌ها قانونگذاری کرده، بسیار زیاد است؛ گفته‌اند حقوق در همه زمینه‌های مورد نیاز انسان اجتماعی، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و به طور کلی اشخاص حقیقی و حقوقی، از جهات ملی و فراملی قانونگذاری کرده است (علمی: ۲۵).

"فلسفه حقوق" سعی می‌کند به این سوال پاسخ دهد که حقوق باید چه قواعدی را بپذیرد و مستقر سازد؟ به عبارت دیگر، موضوع ویژه فلسفه حقوق، مساله عدالت است. از آن‌جا که می‌دانیم عدالت یکی از اصول اساسی اخلاق است، فلسفه حقوق شعبه‌ای از فلسفه اخلاق را تشکیل می‌دهد و شیوه تحقیق در آن، شیوه همین نظام است. هرگاه علم حقوق تنها به تحلیل و شناختن قواعد موجود قناعت نکند و در پی فهم ریشه‌های واقعی آن قواعد باشد و بخواهد معیاری برای تمیز درست و نادرست فراهم سازد، دیگر نمی‌توان ادعا کرد مسائل فلسفه حقوق در قلمرو این علم نیست یا به اخلاق و فلسفه ارتباط ندارد.

مهم‌ترین "منابع حقوق" در نظام حقوقی کامن لا و رومی-ژرمنی عبارتند از: ۱. عرف؛ ۲. عقل؛ ۳. رویه قضایی؛ ۴. دکترین (مجموعه عقایدی در باب آرای که از طرف قضات صادر می‌شود و لازم‌الاجراست). توجیه و بیان و تفسیر قواعد حقوق از طرف علمای فن اظهار شده است (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۱۰۹).

"هدف حقوق" نیز ایجاد نظم در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج است.

## رابطه فقه و اخلاق

فقه و اخلاق از جهات متفاوت (مانند موضوع، قلمرو، هدفه ضمانت اجرا، مبادی و...) با هم اختلاف دارند. قلمرو فقه وسیع‌تر از قلمرو اخلاق است زیرا فقه تکالیف افراد را در ابعاد عبادی، اجتماعی، فردی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، جنایی و... بیان می‌کند. ولی اخلاق، رفتار و اعمال فرد را فقط از لحاظ اتصاف آن به صفات خوب و بد یا فضیلت و رذیلت مورد بحث قرار می‌دهد. موضوع هر دو، رفتار انسان است. فقه، رفتاری را مورد توجه قرار می‌دهد که برای انجام یا ترک آن دستوری رسیده باشد. این رفتار، حتی اگر یک بار هم تحقق یابد، از لحاظ فقهی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. ولی در اخلاق، رفتاری مورد توجه است که بار ارزشی داشته باشد. علم فقه بررسی بعد عبادی و حقوقی موضوع را بر عهده دارد، ولی علم اخلاق به جنبه ارزشی آن می‌پردازد.

بین هدف اخلاقی و فقهی نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. هدف و غایت فقه، علاوه بر پرورش و سازندگی فرد و روحیات او، سامان بخشیدن جامعه و ثواب و عقاب اخروی است. در حالی که هدف اخلاق اصلاح معایب شخص و جامعه است و توجهی به ثواب و عقاب اخروی ندارد. به عبارت دیگر، در فقه ثواب و عقاب و در اخلاق، تشویق و مواخذه مطرح است. از نظر فقه آداب مستحب هیچ‌گونه الزامی ندارند، ولی این آداب در اخلاق و در تهذیب نفس، نوعی بایستگی را در پی دارند. مبادی و تعالیم فقه جز از طریق وحی الهی پدید نمی‌آید اما ارزش‌ها و مبادی اخلاق هم به وحی الهی متکی است و هم به فطرت پاک و گوهر انسان، تا آن‌جا که برخی اخلاق را از آن طبیعت بشر می‌دانند (مغنیه: ۱۵).

قوانین حقوقی فقه ضمانت اجرایی مادی و اجتماعی دارند، یعنی حاکم شرع با توسل به وسایلی می‌تواند افراد جامعه را وادار به ادای تکالیف حقوقی خود کند، ولی قوانین اخلاقی ضمانت اجرایی مادی و اجتماعی ندارند، بلکه ضمانت اجرایی درونی و مذهبی دارند. با این همه، تمایز بین این دو مانع از ارتباط ژرف بین آن‌ها نیست و شباهت‌هایی بین این دو علم وجود دارد که نشان از تاثیر اخلاق بر فقه و نوعی ارتباط و پیوستگی بین آن دو دارد، نه وحدت و عدم تمایز بین آن دو. این شباهت‌ها عبارتند از:

۱. فقه و اخلاق هر دو جزء حوزه حکمت عملی محسوب می‌شوند و به تعبیر برخی از اندیشمندان

اسلامی (املی: ۳) فقه و اخلاق هر دو در حوزه علوم معامله قرار می‌گیرند. علوم معامله علمی هستند که تحصیل آن‌ها برای عمل است تا آن‌جا که اخلاق را فقه اکبر و فقه را فقه اصغر شمرده‌اند.

۲. نیت که یک امر درونی است در اخلاق اصالت دارد و در فقه از ارکان عمل محسوب می‌شود.
۳. همان‌گونه که منشا الزام در احکام و قوانین شرعی، وحی الهی و بیان شرعی است، منشا الزام در احکام و قوانین اخلاقی نیز می‌تواند بیان شرع و وحی الهی باشد.
۴. احکام فقهی، از یک منظر، بر دو قسم تقسیم می‌شوند:

الف) احکام ثابت، یعنی احکامی که برای نیازهای ثابت انسان وضع شده‌اند و بر حسب شرایط و تحولات جوامع بشری قابل تغییر و دگرگونی نیستند، مانند احکام عبادی.

ب) احکام متغیر: احکامی که برای نیازهای غیرثابت وضع شده‌اند و بر حسب احتیاجات و نیازهای جدید به تناسب شرایط و مقتضیات زمان قابل تغییرند، همانند احکام معاملات. احکام اخلاقی و ارزشی نیز از این لحاظ به دو بخش قابل تقسیم‌اند:

الف) برخی از احکام اخلاقی و ارزشی در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت‌اند و هیچ‌گونه تغییر و دگرگونی در آن‌ها وجود ندارد، مانند راستگویی و حسن عدالت.

ب) برخی دیگر از احکام اخلاقی و مسائل ارزشی در زمانی ارزش به حساب می‌آیند و در روزگاری دیگر، ضد ارزش به شمار می‌روند، مانند آداب اجتماعی.

در نتیجه احکام فقهی و اخلاقی در ثابت و متغیر بودن با هم شباهت دارند.

۵. همان‌گونه که موضوع فقه، رفتار و اعمال انسان و غایت آن، اصلاح فرد و جامعه است، موضوع اخلاق نیز می‌تواند رفتار و اعمال انسان و غایت آن، اصلاح فرد و جامعه باشد.

۶. فقه و اخلاق در احکام پنج‌گانه وجوب، حرمت، اباحه، کراهت و استحباب با هم شباهت دارند؛ یعنی احکام اخلاقی همانند احکام فقهی پنج‌گانه هستند.

۷. قوانین و احکام اخلاقی و فقهی دارای سه ویژگی هستند:

الف) لزوم: یعنی بر هر مکلفی که دارای شرایط تکلیف باشد، لازم است آن‌ها را اجرا کند.

ب) اطلاق: یعنی انجام این قوانین مقید به

قیدی و مشروط به شرطی نیست.

ج) کلیت: یعنی احکام اخلاقی و فقهی دستوراتی عمومی هستند و همه کسانی که دارای شرایط تکلیف و موقعیت یکسان باشند، موظف به انجام این قوانین و احکام هستند.

۸. اخلاق و فقه در اعتباری بودن مفاهیم، هم در ناحیه موضوعات و هم در ناحیه محمولات با هم شباهت دارند؛ یعنی مفاهیم فقهی و اخلاقی از قبیل ماهوی، منطقی نیستند، بلکه اعتباری و فلسفی هستند.

## محدوده قانون و اخلاق

از جهات متفاوت بین حقوق و اخلاق تفاوت وجود دارد مانند اختلاف در هدفه اختلاف در ضمانت اجرا، پاداش و کیفر، رعایت و نقض قواعد تفاوت در منبع و تمایز در قلمرو (سمیر عالی: ۱۰۴). قلمرو اخلاق بسیار گسترده و قلمرو حقوق تنگ و محدود است. اخلاق شامل هنجارهایی است که هم زندگی فردی و هم زندگی اجتماعی انسان از آن‌ها تاثیر می‌پذیرد و تابع آن‌هاست.

دامنه تکالیف اخلاقی از یک سو در مذهب ریشه دارد و از سوی دیگر، با آداب و رسوم خویشاوندی بسیار گسترده‌ای دارد. این در حالی است که شعاع کارکرد هنجارهای حقوقی به پیوندهای اجتماعی اشخاص و رفتار بیرونی آن‌ها محدود شده است. از آن گذشته، منابع اخلاق و حقوق از هم جدا هستند، هنجارهای اخلاقی از الهام‌های الهی و نهادهای وجدان فردی یا جمعی سرچشمه می‌گیرند، ولی حقوق پدیده‌ای است که بسیاری از قواعد آن از اراده آزاد انسان‌ها ناشی می‌شود و از سوی دیگر، ضمانت اجرایی هنجارهای حقوقی با هنجارهای اخلاقی متفاوت است. ضمانت اجرایی هنجارهای حقوقی، اجتماعی و تحقیقی است و با نیروی فشار و اجبار انجام می‌گیرد، ولی ضمانت اجرایی هنجارهای اخلاقی مربوط به ندای وجدان، نیت‌های نیک‌خواهانه، ترس از کیفر رستاخیز، امید به پاداش‌های معنوی و احترام به ارزش‌های انسانی است. گرچه این همه تمایز بین این دو، مانع از ارتباط ژرف آن‌ها که بر اصول مشترکی استوار است، نمی‌شود (منصور: ۳۳).

سخن در شعاع تاثیر اخلاق در حقوق است نه وحدت و عدم تمایز بین آن دو. اخلاق چیزی است که قانون عمده مقررات خود را بر پایه آن استوار می‌سازد و بر قانونگذار روا نیست که از قواعد اخلاقی غفلت ورزد، زیرا قانون چهره‌ای از چهره‌های اخلاق است و هر نظام حقوقی در

کنار خود نظامی اخلاقی دارد که همگام با آن حرکت می‌کند (روپیه). حقوق نیز مانند اخلاق به تربیت انسان‌های نیک توجه دارد. با پیشرفت جوامع، حقوق به اخلاق نزدیک‌تر می‌شود، به این دلیل که هر قاعده اخلاقی را که به حال جامعه مفید تشخیص دهند، به منزله قانون می‌دانند (سمیر عالیه: ۲۰). پیش از حاکمیت قانون، جرایم انجام می‌شدند و اخلاق آن‌ها را مذموم می‌شمرد و برای آن‌ها مجازاتی در نظر می‌گرفت، ولی پس از حاکمیت قانون، ارتکاب جرایم ممنوع شد و برای آن‌ها مجازات قانونی پیش‌بینی شد. در قلمرو بین‌الملل نیز ملاحظات اخلاقی از طریق تبدیل شدن به اصول کلی حقوق در حقوق بین‌المللی موضوعه گنجانده می‌شوند و از این راه در فرایند توسعه حقوق بین‌الملل ایفای نقش می‌کنند. همچنین تصور این که موضوع قواعد حقوقی، افعال و کردار انسانی و نظم اجتماعی و موضوع قواعد اخلاقی، تکامل نفس و تحقق در نیت است، صحیح به نظر نمی‌رسد. در اخلاق نیز میان کردار و پندار انسان، تفکیک به عمل آمده است. اگر رعایت اخلاق برای اصلاح نفس انسانی است، نتیجه آن بهترین نظم اجتماعی را تأمین خواهد کرد. اگرچه حقوق به کردار و افعال توجه دارد، نسبت به اندیشه و نیت نیز بی‌علاقه نیست، زیرا افعال و کردار انسان‌ها از نیت درونی آنان برمی‌خیزد. بین قاعده اخلاقی و قاعده حقوقی از حیث ماهیت و مقصد و نتیجه تفاوتی نیست، زیرا حقوق برای فعلیت بخشیدن به عدالت است و عدالت نیز یک مفهوم اخلاقی است (ریپر، ۱۳۲۶: ۹). به طور خلاصه، پیرامون قلمرو حقوق و اخلاق می‌توان چنین گفت:

۱. بیشتر قواعد حقوقی، قواعد اخلاقی نیز محسوب می‌شوند، مثل قواعد و مقرراتی که تجاوز به جان و مال و ناموس را جرم می‌شمارند و نیز قاعده وفای به عهد و عدم جواز دارا شدن غیر عادلانه.

۲. برخی قواعد اخلاقی را قانون به طور مطلق در بر نمی‌گیرد، ولی در بعضی از صورت‌های خاص، آن را شامل می‌شود، مثل راستگویی و کمک به دیگران که حقوق کذب را مطلقاً ممنوع نکرده، ولی در شرایط خاص مثل شهادت و سوگند دروغ آن را جرم شمرده است. همچنین می‌توان به کمک به دیگران اشاره کرد که قانونگذار تنها در موارد خاصی آن را واجب تلقی کرده است.

۳. برخی قواعد حقوقی هستند که گاه تصور می‌شود هیچ‌گونه ارتباطی با اخلاق ندارند، مانند مقررات حمل و نقل یا برخی از مقررات مربوط به آیین دادرسی. شاید علت این تصور آن است که خود این مقررات نه نیک تلقی می‌شوند و نه بد، قانونگذار تنها برای جلوگیری از اختلال در نظم اجتماعی، آن‌ها را وضع می‌کند. ولی می‌توان گفت این دسته از مقررات نیز هر چند به ظاهر ارتباطی با اخلاق ندارند، به نوعی قواعد اخلاقی محسوب می‌شوند، زیرا نتیجه آن‌ها خیر، سعادت و منفعت عمومی است و تحقق منفعت عمومی جزء قواعد اخلاقی است (عامر: ۲۳).

۴. برخی از مقررات قانونی نیز به ظاهر معایر با اخلاق به نظر می‌رسند، مثل مقررات مربوط به مرور زمان در دعای مدنی یا کفبری و قواعدی که کتابت را در اثبات تصرفات قانونی ضروری می‌شناسد و در غیر این صورت حقی ضایع می‌شود. ولی حقیقت این است که با آگاهی یافتن از غرض قانونگذار در وضع این مقررات، درمی‌یابیم این گروه از مقررات نیز بی‌ارتباط با اخلاق نیستند، زیرا هدف از وضع آن‌ها عبارت است از ثبات، استحکام و اطمینان در روابط معاملاتی و استقرار نظام در جامعه و این اهداف نیز خارج از حوزه اخلاق نیستند، چرا که عهده‌دار خیر و سعادت جامعه‌اند، هر چند ممکن است گاهی مصلحت فردی کسانی قربانی شود، زیرا مصلحت عمومی جامعه بر مصلحت شخصی مقدم است.

### رابطه حقوق و اخلاق

برخی از حقوقدانان بر رابطه نزدیک اخلاق و حقوق بافشاری کرده‌اند. ژرژ ریپر، استاد نامدار حقوق در فرانسه را می‌توان سرآمد این دسته از اندیشه‌وران دانست. وی در دو کتاب قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی که در آن نشان داد منبع اصلی قواعد تعهدات در حقوق مدنی فرانسه، اخلاق مذهبی است و کتاب نیروهای سازنده حقوق اصول عقاید خود را در مورد رابطه نزدیک حقوق و اخلاق و مذهب بیان کرده است.

ریپر، اخلاق را حاکم بر حقوق و معیار ارزیابی آن می‌داند. بنابراین اخلاق عامل اصلی ایجاد حقوق است و نباید آن را تنها یکی از بنیادهای گوناگونی پنداشت که حقوقدانان حقوق را بر مبنای آن پی‌ریزی می‌کنند. اخلاق، نیروی پرتوان و زنده‌ای است که کار ایجاد قواعد حقوقی را رهبری می‌کند و حتی صلاحیت دارد آن را

بی‌اثر سازد (ریپر، ۱۳۲۶: ۱۵). قاعده حقوقی را نمی‌توان به نام اخلاق مذهبی بر مردم تحمیل کرد، ولی در حقوق قواعدی وجود دارد که جز به وسیله قواعد اخلاقی‌ای که مبنای آن‌ها قرار گرفته‌اند، توجیه‌پذیر نیستند و این قواعد اخلاقی نیز به نوبه خود تنها با اعتقاد به برخی مفاهیم مذهبی درباره جهان، قابل پذیرفتن هستند.

با نگاهی به قوانین مصوب در ایران درمی‌یابیم بیشتر قواعد مدنی با فقه امامیه پیوند دارند. در حقیقت می‌توان حقوق مدنی ایران را دنباله تاریخ این سرزمین و چهره تکامل یافته و تنظیم شده‌ای از فقه امامیه دانست که بر مبنای تحقیق و فتاوی فقیهان در طول قرن‌ها تدوین شده است. همچنین، قانون مجازات اسلامی بر اساس برداشت‌های فقهی مشهور تدوین شده است. بنابراین با نگاهی گذرا و اجمالی به شعاع تأثیر اخلاق در قواعد حقوقی موجود، به طور ضمنی نشان خواهیم داد که اخلاق در فقه تأثیر شایانی داشته است، اگر چه در دیگر نظام‌های حقوقی نیز اخلاق در شکل‌گیری قواعد حقوقی تأثیر شایسته‌ای داشته و دارد.

تا آن‌جا که در عمل پیداست و بررسی پرونده‌های اختلافات خانوادگی نشان می‌دهد، چنین می‌نماید که تأثیر اخلاق در حقوق خانواده بیش از دیگر شاخه‌های حقوق است. حتی می‌توان گفت در حقوق خانواده بین مواد قانونی و اخلاق تفاوت چندانی به چشم نمی‌خورد. به راستی در ناسازگاری خانوادگی هیچ چیز مانند اخلاق، بویژه اخلاق مذهبی نمی‌تواند کارساز و چاره‌پرداز باشد. خوش‌رفتاری، مهر و محبت، احترام و رعایت وظایف و تکالیف و تعهدات از سوی زن و شوهر، سرچشمه‌ای جز اخلاق و اصول آن ندارد.

نفوذ اخلاق در حقوق مدنی نیز کمتر از سایر رشته‌های حقوق نیست. حقوق مدنی از تعهدات و امور مالی و شرایط اساسی صحت معاملات و مانند آن سخن می‌گوید. وفای به عهد، رد امانت و ودیعه، احترام و قداست مفاد قراردادهای و لزوم اجرای بهنگام آن‌ها، اجرای دقیق وصایا، رعایت درست و دلسوزانه آنچه به وظایف امین بستگی دارد، نگهداری سرپرستی و پاسداری از جان و اموال صغیران و محجوران و سرپرستی بی‌سرپرستان و رسیدگی به امور وقف و خیریه، در واقع اصول و قواعد اخلاقی‌ای هستند که جامعه قانون بر تن کرده‌اند. درباره رعایت اخلاق حسنه، قانون مدنی در ماده ۹۷۵ دستوری کلی

صادر کرده است. همچنین در ماده ۹۶۰ یکی از مسائل اساسی اخلاق به نام آزادی به طور خاص و اخلاق حسنه به طور عام تبیین شده است. حاکمیت اخلاق بر روابط مالی مردم نیز پیش‌بینی شده است. حقوق کیفری، تاثیر و سرایت خود را بیش از هر چیز به اخلاق مدیون است: آدم کشی، دزدی، کلاهبرداری، خیانت در امانت، فریب و نیرنگه تقلب در کالا، اعمال منافی عفت، خیانت به میهن، گرفتن و دادن رشوه جعل، اختلاس و هر آنچه جنبه منکرانی دارد گذشته از آن که به نظم عمومی گزند می‌رساند با مبانی و اصول اخلاقی در هر اجتماعی نیز سر ستیز دارد. برای همین است که این گونه اعمال در هر جامعه و نزد هر گروهی بزه به شمار می‌رود. حقوق جزای انگلستان نیز اخلاق را به رسمیت شناخته است. شمار قابل توجهی از افعال تنها به دلیل مغایرت با اخلاق، جرم تلقی شده‌اند. اینک به توضیح بیشتر یک قاعده حقوقی که اخلاق در شکل‌گیری آن ایفای نقش کرده، می‌پردازیم.

### ضرورت مشروعیت جهت معامله

ماده ۱۹۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، مشروعیت جهت معامله را یکی از شرایط اساسی صحت معامله بر شمرده است. ماده ۲۱۷ همین قانون تصریح می‌کند: "در معامله لازم نیست که جهت آن تصریح شود، ولی اگر تصریح شده باشد، باید مشروع باشد و الا معامله باطل است."

مراد از نامشروع، کلیه اموری است که مخالف انتظامات عمومی و یا مخالف اخلاق حسنه باشند هر چند به موجب قانون صریحاً نهی نشده باشند (کی‌نیا، ۱۳۴۸: ۲۷). افزون بر این، ماده ۹۷۵ قانون مدنی جمهوری اسلامی مقرر داشته است: "محکمه نمی‌تواند قوانین خارجی و یا قراردادهای خصوصی را که بر خلاف اخلاق حسنه بوده و یا به واسطه جریحه‌دار کردن احساسات جامعه یا به علت دیگر، مخالف با نظم عمومی محسوب می‌شود، به موقع اجرا گذارد، اگر چه اجرای قوانین مزبور اصولاً مجاز باشد."

همچنین ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی چنین تنظیم شده است: "عقود و قراردادهایی که مخل نظام عمومی یا بر خلاف اخلاق حسنه است در دادگاه قابل ترتیب اثر نیست." این ماده در مجموع قوانین سایر کشورها نیز پیش‌بینی شده و برخی تصریح نموده‌اند که

محاکم هیچ کشوری قراردادهای مغایر اخلاق را اجرا نخواهند کرد. مخالفت قرارداد با اخلاق ممکن است در اثر تعارض موضوع آن با قوانین اخلاقی باشد مانند خودفروشی یا پیمان مربوط به اداره قمارخانه. در بطلان چنین قراردادهایی تردید نیست، ولی در عمل کمتر اتفاق می‌افتد که اشخاص به طور مستقیم به اخلاق حسنه تجاوز کنند و نفوذ تعهدهای خویش را به خطر اندازند. بحث درباره غیراخلاقی بودن پیمان‌ها، بیشتر جایی به میان می‌آید که موضوع آن مشروع است ولی هدف از انعقاد آن نقض قوانین اخلاقی است مانند این که مالکی خانه خود را برای ایجاد قمارخانه اجاره می‌دهد یا می‌فروشد؛ قراردادی که موضوع آن مشروع است، اما هدف از آن، غیراخلاقی است و بنابراین به دلیل مخالفت با اخلاق حسنه باطل است.

باید دانست که اثر اخلاق در نظم روابط جنسی زن و مرد بیش از همه رویاندهای اجتماعی است. بسیاری از قواعد سنتی اخلاق، در این زمینه در قوانین درج نشده است، در حالی که هنوز احترام و نفوذ خود را در میان مردم دارد. با وجود این، نباید چنین پنداشت که اخلاق در روابط مالی و تعهدهای مدنی نقشی ندارد. زشتی خوردن مال دیگران از راه‌های نامشروع و لزوم جبران ضرر و منع دست‌اندازی به مال دیگران و ده‌ها قاعده حقوقی دیگر در جامعه، ریشه‌های اخلاقی و مذهبی دارند، گرچه نتوان همه مصداق‌های آن را در قوانین یافت. پس برای ابطال قراردادهایی که بر خلاف این قواعد است باید به نظم عمومی و اخلاق روی آورد (سنه‌پوری، ج ۴۱۳: ۱).

### تاثیر اخلاق بر فقه

با وجود این که دو علم اخلاق و فقه در مقام تعریف هیچ رابطه‌ای با هم ندارند ولی در مقام تحقق خارجی، اخلاق بر فقه تاثیر گذاشته است و رد پای عناصر اخلاقی و عرفانی را می‌توان در فقه شیعه و در ابواب مختلف آن مشاهده کرد. شاید از جمله عوامل موثر در این زمینه، اشتراک علم فقه و علم اخلاق اسلامی در محدوده منابع است، چرا که کتاب و سنت که دو منبع اصلی فقه اسلامی هستند، از جمله منابع اصلی اخلاق دینی (اسلامی) هم هستند و همین اشتراک منابع باعث شده است که در موارد بسیاری به دلیل ارتباط وسیع علم فقه و اخلاق در این زمینه، این دو بر یکدیگر تاثیر فراوانی داشته باشند. این تاثیر و تاثرات را

می‌توان در احکام گوناگون فقهی مشاهده کرد. وظیفه اخلاقی مبنی بر این که نباید بی‌جهت به دیگری ضرر رسانید (لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام)، بنیاد قاعده مسئولیت مدنی است. در فقه و حقوق اسلامی، همیشه فکر مسئولیت مدنی که نتیجه سازمان مسئولیت اخلاقی است، مد نظر بوده است. پیشمانی و ندامت اگر با ترمیم و جبران زیان همراه نباشد، اثرات تقصیر را از میان نمی‌برد: من اتلف مال الغیر، فهو ضامن. جبران تقصیر در هنگام آسیب و صدمه دیدن بدن، در کتب قصاص و دیات آمده است و اغلب فقها به آن پرداخته‌اند. به همین ترتیب، حقوق جزایی کیفری اسلام نیز برخاسته از احکام فقهی‌ای است که تاثیر و سرایت خود را بیش از هر چیز به اخلاق مدیون هستند.

یک اصل و قاعده کلی در فقه و حقوق کیفری، نفوذ اخلاق را در این گستره نشان می‌دهد. این اصل، اصل "ضرورت وجود سوءنیت در بزهکاری است. یکی از ارکان و عناصر سازنده جرم که سبب تحمل کیفر می‌شود، رکن معنوی آن است. رکن معنوی جرم با نیت و قصد ارتکاب آگاهانه یک بزه پیوند دارد. هر کجا اثبات شود که شخصی در ارتکاب بزه سوءنیت و عمد نداشته، قاضی حکم به برائت و بی‌گناهی او می‌دهد. در کتب فقهی تقسیم قتل به عمد شبه‌عمد و خطا نیز بر اساس وجود یا عدم وجود عنصر معنوی سنجیده می‌شود. علاوه بر این، قاضی می‌تواند با نگاه و توجه به اوضاع و احوال فردی و اجتماعی متهم و ندامت وی از ارتکاب بزه و تاثیر آن در آینده‌سازی خود و خانواده و بستگانش، کیفر او را تخفیف دهد یا معلق سازد که این خود بازتاب دیگر اخلاق در فقه و حقوق است.

در بخش عبادات نیز باید گفت که زکات که یکی از احکام اسلامی است، یک نوع ضریب نصاب‌های معین از دارایی است که باید از پاکیزه‌ترین قسمت مال پرداخت شود. شکی نیست که دل‌کندن از مال دنیا کاری بس دشوار است و با خوی "بخل" که در طبیعت اغلب اشخاص وجود دارد، ناسازگار. از این جهت شارع اسلام برای جایگزین ساختن این حکم در اعماق قلوب مردم با لطیف‌ترین وجهی به زمینه‌سازی پرداخته و با بیانی نافذ، افکار را برای پذیرش آن آماده ساخته است چنان‌که در قرآن به دو زمینه فلسفه اخلاقی و اجتماعی زکات اشاره شده است: "خذ من اموالهم صدقه

تطهر هم و تزکیه هم بها وصل علیهم ان صلوتک  
سکن لهم و الله سمیع علیم" (توبه: ۱۰۳).

در این آیه به پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید از  
آن‌ها صدقه بگیر، زیرا با این کار آن‌ها را از ذایل  
اخلاقی، دنیاپرستی، بخل و امساک پاک می‌کنی  
و نهال نوعدوستی، سخاوت و توجه به حقوق  
دیگران را در آن‌ها پرورش می‌دهی. از این گذشته  
مفاسد و آلودگی‌هایی را که به خاطر فقر و فاصله  
طبقاتی و محرومیت گروهی در جامعه به وجود  
می‌آید با انجام فریضه الهی برمی‌چینی و صحنه  
اجتماع را از این آلودگی‌ها پاک می‌سازی.

در حقوق اسلام، اخلاق به طور کلی وارد قلمرو  
فقه شده است؛ زیرا هر فعلی که اجرای آن، مزیتی  
داشته باشد، داخل قلمرو مندوبات می‌شود و  
اجرای آن، پاداش نیک دارد؛ همچنین هر فعل  
که ترک آن رجحان داشته باشد، وارد قلمرو  
مکروهات می‌شود و ترک آن نیز همان پاداش  
را دارد. به این ترتیب، حقوق اسلامی هیچ‌گاه  
از اخلاق جدا نیست، تا آن‌جا که در هر بحث،  
پیش از ورود به آن، از مستحبات و مکروهات  
آن سخن می‌گویند.

به این ترتیب می‌بینید که هدف حقوق اسلام  
آن است که در ضمن مباحث حقوقی، ارزش‌های  
اخلاقی را بین مردم استوار سازد. هر جا سخن  
از حق و تکلیف به میان می‌آید، هم اخلاق مطرح  
است و هم احکام و قواعد فقهی و به تبع آن  
حقوق اسلامی که منشا آن فقه اسلامی است.  
اخلاق و حقوق در واقع دو عامل محدود کننده  
و بازدارنده رفتار انسان هستند، ولی این اخلاق  
است که در جهت دادن به حقوق، ایفای نقش  
می‌کند. پس می‌توان ادعا کرد که اگر نیروهای  
بازدارنده و دارنده اخلاقی سبب عمل به تکلیف  
و منع تخلف از آن را در انسان به وجود نیاورند،  
هیچ نیرویی، حتی احکام و قواعد فقهی و حقوقی  
نمی‌تواند این مهم را فراهم کند.

### نظریات امام خمینی (ره) درباره جایگاه اخلاق در فقه

حضرت امام خمینی (ره) برای علم فقه اهمیت  
بسیاری قائل بود و این سبب شده است در بیشتر  
کتب غیرفقهی خود به تناسب نامی از فقه ببرد.  
ایشان در کتاب تفسیر سوره حمد مسائل فرعی  
فقهی را چنین مطرح می‌کند: "بعضی از فقها  
قصد انشا را در مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین،  
مثلاً جایز ندانسته‌اند، به گمان آن که منافی با  
قرآنیّت و قرآنیّت است، زیرا که قرآنیّت نقل کلام

دیگری است و این کلام را وجهی نیست، زیرا  
که چنانچه ممکن است انسان به کلام خود  
مثلاً مدح کسی را کند، ممکن است به کلام  
دیگران مدح کند (۶۷: ۱۳۸۱).

امام (ره) در زمینه تقسیم علوم بیشتر نظر به نیت  
شخص در تعلیم و تعلم آن علوم دارد و به طور  
کلی چنین می‌فرماید: "باید مقدمتاً دانست که علوم  
مطلقاً منقسم می‌شود به دو قسمت: یکی علوم  
دنیایی که غایت مقصد در آن‌ها رسیدن به مقاصد  
دنیویه است و دیگر علوم اخرویه که غایت مقصد  
در آن‌ها نیل به مقامات و درجات ملکوتیه و وصول  
به مدارج اخرویه است... غالباً امتیاز این دو نحوه  
علم به امتیاز نیت و قصد است؛ گرچه خود آن‌ها  
نیز فی حد نفسها به دو سطح منقسم شوند. کلیه  
علوم اخرویه از سه حال خارج نیست: یا از قبیل  
علم بالله و معارف است؛ یا از قبیل علم تهذیب  
نفس و سلوک الی الله است؛ یا از قبیل علم آداب  
و سنن و عبودیت است" (۴۱۲: ۱۳۸۳).

با این نگرش، علمی مانند اخلاق در صورتی  
که جز به قصد الهی باشد، علمی بی‌ارزش است  
و در شمار علوم اخروی نیست؛ یعنی علوم به  
دو قسم تقسیم می‌شوند، ولی اصالت و ارزش  
آن‌ها استقلالی نیست، بلکه به تبع نیت و قصد  
متعلم و عالم است.

امام خمینی (ره) درباره علوم چنین می‌فرماید: "کلیه  
علوم نافعه منقسم شود به این سه علم: یعنی علمی  
که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه  
و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن  
است و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف  
نشئه ظاهره نفس است (۲۸۶: ۱۳۸۳).

همچنین می‌گوید: "علمی که تقویت و تربیت  
عالم و روحانیت و عقل مجرد را کند، علم به  
ذات مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال  
... و بالجمله، علم به مبدا وجود و حقیقت و  
مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن.  
متکفل این علم پس از انبیا و اولیاء علیهم‌السلام،  
فلاسفه و اعظام از حکما و اصحاب معرفت و  
عرفان هستند و علمی که راجع به تربیت قلب  
و ارتیاض آن و اعمال قلبیه است، علم به منجیات  
و مهلکات خلقیه است؛ یعنی، علم به محاسن  
اخلاق... و علم به کیفیت تحصیل آن‌ها و  
اسباب حصول آن‌ها... و علم به قیایح اخلاق  
... و متکفل این نیز پس از انبیا و اوصیاء  
علیهم‌السلام، علمای اخلاق و اصحاب ریاضت  
و معارف‌اند. علمی که راجع به تربیت ظاهر و

ارتیاض آن است، علم فقه و مبادی آن، علم آداب  
معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن که متکفل  
آن علمای ظاهر و فقها و محدثین هستند، پس  
از انبیا و اوصیاء علیهم‌السلام (۳۸۷: ۱۳۸۳).  
می‌توان از آرای امام چنین نتیجه گرفت که "جمع  
علوم جنبه مقدمیت دارد... پس این که نزد علما  
مشهور است که یک قسم از علوم که خودش  
منظور است فی نفسه- که در مقابل علوم عملیه  
می‌باشد- در نظر قاصر درست نیاید، بلکه جمیع  
علوم معتبره را سمت مقدمیت است؛ منتهی هر  
یک برای چیزی و به طور مقدمه است.

... چه بسا کسانی که صرف عمر در توحید علمی  
نموده و تمام اوقات را به مطالعه و مباحثه و تعلیم  
و تعلم مصروف کردند و صبغه توحید نیافته‌اند و  
عالم الهی و حکیم ربانی نشده، تزلزل قلبی آن‌ها  
از دیگران بیشتر است، زیرا... گمان کرده‌اند با  
مدارسه فقط، این منزل طی می‌شود" (۹: ۱۳۸۲)  
با این دیدگاه جمیع علوم شرعی، مقدمه معرفت  
الهی و حصول توحید حقیقی و حقیقت توحید  
است و در نهایت این که بعضی از علوم مقدمه  
قریبه و بلاواسطه و بعضی دیگر بعینه و مع‌الواسطه  
هستند. پس با همین تاقی است که حضرت  
امام (ره) علم فقه را مورد تحلیل قرار می‌دهد:

"علم فقه، مقدمه عمل است و اعمال عبادی،  
خود مقدمه حصول معارف و تحصیل توحید و  
تجربید است، اگر به آداب شرعیه قلبیه و ظاهریه  
و باطنیه آن قیام شود و نقض نتوان نمود که  
از عبادات چهل پنجاه ساله ما هیچ معارف و  
حقایقی حاصل نیامده است... و آن شعبه از  
علم فقه که در سیاست مدن و تدبیر منزل و  
تعمیر بلاد و تنظیم عباد است نیز مقدمه آن  
اعمال است که آن‌ها دخالت تام تمام در حصول  
توحید و معارف دارند که تفصیل آن‌ها از حیثه  
این مختصر خارج است" (۱۰: ۱۳۸۲).

امام خمینی (ره) درباره علم اخلاق می‌گوید: "و  
همین نحو، علم به منجیات و مهلکات در علم  
اخلاق مقدمه [است] برای تهذیب نفوس، که  
آن مقدمه است برای حصول حقایق معارف و  
لیاقت نفس برای جلوه توحید؛ و این نزد اهلش  
پرواضح است... منظور ما این است که...  
مفسرین قرآن این نکته را که اصل اصول است،  
مورد نظر قرار ندادند و سرسری از آن گذشته‌اند  
و جهاتی را که مقصود از نزول قرآن و صدور  
احادیث به هیچ وجه نبوده، از قبیل جهات ادبی،  
فلسفی، تاریخی و امثال آن، مورد بحث و تدقیق

و فحص و تحقیق قرار داده‌اند (۱۱-۱۰: ۱۳۸۲). با این توضیحات کاملاً روشن است که امام خمینی (ره) دنیوی بودن را مختص به علم خاصی نمی‌داند، بلکه تمام علوم را در صورت داشتن شرایطی (از جمله عدم نیت صحیح)، دنیوی می‌داند. به تبع این اعتقاد، اهل دنیا نیز در گروه خاصی منحصر نمی‌شوند: "خیال نکنید که اهل دنیا عبارت از آن‌هاست که مثلاً کاخ دارند؛ ممکن است یک نفر خیلی هم کاخ داشته باشد، اهل دنیا نباشد، یک طلبه‌ای یک کتاب داشته باشد، اهل دنیا باشد... میزان علاقه است: میزان دنیا، آن‌ها علایقی است که انسان به این اشیا دارد (۱۴۷: ۱۳۸۱)."

ایشان در جایی دیگر با همین نگرش درباره فقها می‌گوید: "در فقها و علمای فقه و حدیث و طلاب آن نیز گاهی کسی پیدا شود که مردم دیگر را حقیر شمارد و به آن‌ها تکبر فروشی کند و خود را مستحق همه‌طور اکرام و اعظام داند و لازم داند که همه مردم اطاعت امر او کنند... و جز خود و چند نفر معدودی مثل خود را اهل بهشت نداند و اسم هر طایفه‌ای از هر علمی در میان آید، به آن طعن زند و جز علم خود را که از آن نیز بهره کافی ندارد، سایر علوم را ندیده و نسجیده طرد کند و اسباب هلاک داند، و علماء و سایر علوم را از روی جهل و نادانی طرد کند و چنین ارائه دهد که دیانتش موجب شده که این‌ها را تحقیر و توهین کند، با آن که علم و دیانت میرا از این اطوار و اخلاق اند (۸۳: ۱۳۸۳)."

گاهی هم تصریح نمی‌کند، ولی چیزی می‌گوید که لازمه‌اش تزکیه نفس است و عالم گوید به غیر: تو چه می‌دانی؟ من فلان کتاب را چندین دفعه دیدم، چندین سال در مجامع علمی بودم... زحمت‌ها کشیدم، کتاب‌ها نوشتم (۸۵: ۱۳۸۳)."

البته دیدگاه امام (ره) به علم فقه، علمی است که مقدمه عمل است و به همین دلیل در مقام سنجش، خسران فقیه بی‌عمل را بیشتر می‌داند: "تو طلبه فقه و حدیث و سایر علوم شرعیه نیز در مقام علم بیش از یک دسته اصطلاحات که در اصول و حدیث به خرج رفته، ندانی. اگر این علوم

که همه‌اش مربوط به عمل است در تو اضافه‌ای نکرده و تو را اصلاح نموده، بلکه مفاسد اخلاقیه و عملیه بار آورده، کارت از علمای سایر علوم پست‌تر و ناچیزتر، بلکه از کار همه عوام پست‌تر است" (۹۲-۹۱: ۱۳۸۳).

به همین دلیل ایشان کتب اخلاقی را برای سیر و سلوک کافی نمی‌داند و حتی به کتاب احیاء العلوم غزالی نیز که بسیاری از بزرگان نسبت به آن نظر مثبت دارند اشکالاتی اساسی وارد می‌کند.

"حتی علمای اخلاق هم که تنوین این علم کردند یا به طریق علمی-فلسفی بحث و تفتیش کردند، مثل کتاب شریف طهاره الاعراق تألیف محقق بزرگ، ابن مسکویه و کتاب شریف اخلاق ناصری تألیف حکیم متاله و فیلسوف متبحر، افضل المتأخرین نصیر الملّه و الدین-قدس الله نفسه الزکیه- و بسیاری از [قسمت‌های] کتاب احیاء العلوم غزالی که این نحو تألیف علمی را در تصفیه اخلاق و تهذیب باطن تأثیری بسزا نیست، اگر نگوئیم اصلاً و راساً نیست- و یا از قبیل تاریخ الاخلاق است- و به اصطلاح نویسنده که مشتمل بر قصص، حکایات، امثال و وقایع است و صرف وقت در آن، انسان را از مقصد اصلی باز می‌دارد" (۱۵-۹: ۱۳۸۲). سپس ایشان در نقد کتاب احیاء العلوم می‌افزاید: کتاب احیاء العلوم که تمام فضلا او را به مدح و ثنا یاد می‌کنند و او را بده و ختم علم اخلاق می‌پندارند، به نظر نویسنده در اصلاح اخلاق و قلع ماده فساد و تهذیب باطن کمکی نمی‌کند، بلکه کثرت اباحت اختراعی و زیادی شعب علمیه و غیر علمیه آن و نقل‌های بی‌فایده راست و دروغ آن انسان را از مقصد اصلی بازمی‌دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق عقب می‌اندازد (۱۳-۱۲: ۱۳۸۲).

خلاصه این که امام خمینی (ره) اخلاق علمی و تاریخی را سبب دور افتادن از مقصد و مقصود می‌داند و تالیفات اخلاقی را در صورتی موثر می‌داند که این آثار، موعظه کتبی باشند و خود دردها را معالجه کنند؛ چرا که شاید از جمله ایراداتی که بر اخلاق و عرفان اسلامی وارد است، یکی این باشد که مقصد و مطلوب آن را نشان می‌دهد، ولی راهبردی عملی برای رسیدن به آن را بیان نمی‌کند یا به طور مجمل بیان می‌کند، چرا که "ریشه‌های اخلاق را فهماندن و راه علاج نشان دادن، یک نفر را به مقصد نزدیک نکند و یک قلب ظلمانی را نور ندهد و... طیب روحانی باید کلامش حکم

دوا داشته باشد نه حکم نسخه. این کتب مذکوره نسخه هستند نه دوا، بلکه اگر جرات بود، می‌گفتم: نسخه بودن بعضی از آن‌ها نیز مشکوک است، ولی از این وادی صرف‌نظر اولی است" (۱۳: ۱۳۸۲).

#### منابع

- املی، محمدتقی: حیات جاوید در علم اخلاق، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۸۴.
- ابن مسکویه، ابوعلی: تهذیب اخلاق و تطهیر الاعراق، ترجمه مهدی نجفی‌افرا، قم، انتشارات نورالثقلین، ۱۳۸۳.
- ابوزهره، محمد: اصول فقه، رساله الاسلام، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۳۶ ق.
- امام خمینی، روح‌الله: تفسیر سوره حمد، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱.
- امام خمینی، روح‌الله: شرح جنود عقل و جهل، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
- امام خمینی، روح‌الله: شرح چهل حدیث تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳.
- روویه: تئوری عمومی حقوق.
- ریبر، زرژ: قاعده اخلاقی در تعهدات مدنی، ۱۳۲۶.
- زکس: فلسفه اخلاق، حکمت عملی، ترجمه سیدابوالقاسم پورحسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- سمیر عالی: علم القانون و الفقه الاسلامی.
- سنهوری، عبدالرزاق احمد: الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید، حلب، مکتبه الحلبی الحقوقیه، ۱۹۹۸.
- شیخ حسن بن زین‌الدین: معالم الدین، چاپ سنگی.
- عابدی شاهرودی، علی: گفت‌وگوی فلسفه فقه، مرکز مطالعات و تحقیقات دفتر تبلیغات اسلامی.
- عامر، عبدالعزیز: المدخل لدراسة القانون المقارن بالفقه الاسلامی.
- علوم، رضا: کلیات حقوق، تهران، موسسه عالی حسابداری، ۱۳۴۸.
- غزالی، محمد: المستصفی، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۲.
- فیومی: مصباح المنیر، ۱۴۰۵ ق.
- کاتوزیان، ناصر: مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۶.
- کی‌نیا، مهدی: کلیات مقدماتی حقوق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- مشکینی، علی: اصطلاحات الاصولی، قم، انتشارات حکمت، ۱۳۴۸.
- معین، محمد: فرهنگ معین، تهران، بهزاد، ۱۳۸۶.
- مغنیه، محمدجواد: فلسفه اخلاق در اسلام، ترجمه عبدالحسین صافی، قم، دارالکتاب اسلامی، ۱۳۸۷.
- منصور، محمدحسین: المدخل الی القانون، بیروت، دارالنهضة العربیه، ۱۹۹۵.
- نراقی، محمدمهدی: جامع‌السادات، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۳.